



ISSN: 2980-9614

*Rational Explorations*  
Vol. 3, No.1, Spring 2024



---

## Criticism of rational arguments on the necessity of calling to Shiism

Mostafa Khodadadanjad<sup>1</sup>, Rouhollah Khodadadi<sup>2</sup>

<sup>1-2</sup>Assistant Professor of Islamic education, Department of Islamic education, School of Medicine Ahvaz Jundishapur University of Medical Sciences, Ahvaz, Iran

---

Article Info	ABSTRACT
<b>Article type:</b> <b>Research Article</b>	Inviting non-Shiites to the Shiite religion as one of the duties that is concentrated in the minds of the general Shiites, has a ruling of obligatory Sharia rulings. There are two types of narrations on the issue of permissibility or non-permissibility of calling to Shiism. Most of these narrations forbid calling to Shiism. But regardless of the narrations in this chapter, is it possible to make a rational argument to prove the necessity of calling to Shiism? The purpose of this research is to criticize and examine the intellectual grounds for proving the necessity of calling to Shiism. In this article, the researcher has explored the rational aspects that can be proposed to prove the necessity of calling to Shiism with a descriptive-analytical method. From the analysis of the data, it was concluded that calling to Shiism is an example of corruption; And tin, the material of corruption, is intellectually good, and this intellectual good is connected with the Islamic obligation. Other issues that can be raised in this issue were disputed.
<b>Received:</b> <b>18/06/2023</b>	
<b>Accepted:</b> <b>31/08/2023</b>	
	<i>Keywords: Call to Shiism, Hassan Adl, Ahl al-Bayt Province</i>

---

**\*Corresponding Author: Mostafa Khodadadanjad**

**Address:** Assistant Professor of Islamic education, Department of Islamic education, School of Medicine Ahvaz Jundishapur University of Medical Sciences, Ahvaz, Iran.

**E-mail:** khodadad.mostafa@gmail.com

---

پرتال جامع علوم انسانی



ISSN: 2980-9614

فصلنامه علمی  
کاوش های عقلی



نقد و بررسی استدلال های عقلی بر وجوب دعوت به تشیع

مصطفی خدادادنژاد\*، روح اله خدادادی<sup>۲</sup>

<sup>۳-۱</sup> استادیار و عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور

اهواز، اهواز، ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	دعوت غیر شیعیان به مذهب تشیع به عنوان یکی از وظایفی که در ذهن عموم شیعیان مرتکز است، حکمی از احکام شرعی تکلیفی را داراست. روایات وارد شده در مسئله جواز یا عدم جواز دعوت به تشیع دو دسته هستند. بیشتر این روایات نهی از دعوت به تشیع دارند. اما با غض نظر از روایات موجود در این باب، آیا می توان استدلال عقلی برای اثبات وجوب دعوت به تشیع اقامه نمود؟ هدف از این پژوهش نقد و بررسی وجوه عقلی متصور برای اثبات وجوب دعوت به تشیع است. محقق در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی وجوه عقلی قابل طرح برای اثبات وجوب دعوت به تشیع را مورد کنکاش قرار داده است. از تحلیل داده ها این نتیجه حاصل شد که دعوت به تشیع مصداق قلع ماده فساد است؛ و قلع ماده فساد عقلاً حسن است و این حسن عقلی ملازمه دارد با وجوب شرعی. سایر وجوه قابل طرح در این مسئله مورد مناقشه قرار گرفتند.
دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۲۸ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۹	
	<b>کلمات کلیدی:</b> دعوت به تشیع، حسن عدل، ولایت اهل بیت

\*-نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول [khodadad.mostafa@gmail.com](mailto:khodadad.mostafa@gmail.com)

## ۱- مقدمه

شک و تردیدی نیست که غایت نهایی بعثت پیامبران، هدایت مردم به دین حق است و سعادت دنیا و آخرت در گرو تدین به این دین است. همچنین می‌دانیم دین از سه بخش عقاید و احکام و اخلاق تشکیل شده است. عقاید سنگ بنای اصلی دین است، به طوری که اگر عقاید انسان فاسد باشد، سعادت مند نخواهد شد، حتی اگر اعمال او مطابق احکام و اخلاق واقعی باشد. به همین دلیل پیامبران بیش از هر چیزی به تصحیح عقاید مردم پرداخته اند و آموزه های قرآنی مملو از مسائل اعتقادی است. یکی از اصول مهم اعتقادی در دین مبین اسلام، که مورد اختلاف جدی بین مذاهب اسلامی قرار گرفته است مسئله امامت و ولایت بلافضل امیرالمومنین و فرزندان معصوم ایشان است که قطعاً قبول یا نکول این مهم در سعادت انسان تاثیر فراوان دارد. وظیفه تبلیغ دین حق، منحصر در پیامبران و ائمه معصومین نیست، بلکه علما و عموم مومنین در حد توان خود وظیفه تبلیغ دین و هدایت مردم را برعهده دارند؛ اما در روایات بسیاری ائمه، شاگردان خود را از دعوت اهل‌خلاف به تشیع و قبول امامت ایشان منع کرده اند. بررسی روایی این مطلب نیاز به بررسی های رجالی و حدیثی مفصل است. با غرض نظر از روایات مطرح شده در این زمینه آیا عقل مستقل یا غیر مستقل حکم به وجوب دعوت اهل‌خلاف به تشیع دارد یا خیر؟

## ۲- اهمیت و ضرورت بحث

امروزه با گسترش نفوذ شیعه در میان مسلمین و تشکیل حکومت‌های شیعی در کشورهای مختلف و همچنین پیشرفت تکنولوژی و نفوذ ابزار ارتباط جمعی بین عموم مردم، شرایط دعوت به تشیع و گسترش دین حق بیش از هر زمانی مهیا است. افزایش جمعیت شیعه و ترویج آموزه های شیعی زمینه ساز گسترش اسلام ناب در سراسر دنیا و ظهور آخرین ذخیره الهی خواهد بود. حکم عقل در مسئله دعوت به تشیع می تواند قاعده اولیه در حکم فقهی را برای ما تبیین کند و در صورت فقدان یا تعارض نصوص، به این قاعده اولیه مراجعه می شود. لذا اگر حکم عقل در مسئله هدایت اهل‌خلاف مشخص نشود، حکم فقهی موارد مختلف دعوت به تشیع ناتمام خواهد ماند.

## پیشینه مسئله و تحقیق

اولین دعوت کننده به تشیع و پیروی از امیرالمومنین، پیامبر اسلام است. اما مسئله دعوت اهل‌خلاف به تشیع با رحلت پیامبر و تشکیل سقیفه به وجود آمد. حضرت صدیقه طاهره اولین دعوت کننده به تشیع بعد از رحلت پیامبر اسلام بود. در طول تاریخ تا به امروز همواره شیعیان با این مسئله مواجه بوده اند.

مسئله حکم فقهی هدایت اهل‌خلاف در کتب فقهی فقها معنون نبوده و نیست. با تتبع در کتب و رساله‌های فقهی نمی‌توان بحثی مستقل در این خصوص از فقیه‌ای از فقهای اسلام به دست آورد. نهایت بحث فقهی صورت گرفته در این زمینه از طرف محدثین مطرح شیعه، در کتب حدیثی، در ذیل برخی روایات دال بر حرمت دعوت اهل‌خلاف به تشیع صورت گرفته است. این مباحث از بیش از چند سطر تجاوز نمی‌کنند. اما بررسی عقلی این مسئله فقهی تا کنون مطرح نشده است و مقاله حاضر اولین نگارش در این زمینه محسوب می‌شود.

### ۳- ادله عقلی بر وجوب دعوت به تشیع

برای اثبات وجوب دعوت به تشیع می‌توان دو استدلال عقلی بیان نمود:

#### استدلال اول: هدایت اهل‌خلاف مصداق عدل است

برای تقریر این وجه باید چند اصل، به عنوان اصول موضوعه اثبات شده باشد:

#### پیش فرض‌های استدلال

اولاً خداوند متعال حکیم است و دستورات دینی که نازل کرده است، تابع مصالح و مفاسد واقعیه هستند. ثانیاً ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام از جانب خداوند متعال نازل شده است و دوازده امام به صورت منصوص جانشین پیامبر اسلام هستند.

ثالثاً اعتقاد به ولایت یک رکن از ارکان دین است و اعتقاد به آن همسنگ فروعات فقهی و عملی نیست.

#### پیش فرض اول

اصل اول از اصول موضوعه ای که در بالا ذکر شد از مسائل اجماعی بین شیعه است. (آخوند خراسانی محمد کاظم بن حسین، ۱۴۰۹، ص ۳۶۴)

#### پیش فرض دوم

اصل دوم نیز مورد اتفاق است. طبق اعتقاد شیعه، جانشین بلافضل پیامبر در اداره جامعه و مرجعیت دینی مسلمین با تعیین الهی، امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب است. بعد از او فرزندان حسن بن علی و سپس حسین بن علی علیهم‌السلام و در ادامه ۹ نفر از فرزندان ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام، امام و پیشوای مسلمین هستند. همان ولایتی که برای پیامبر از جانب خداوند ثابت شده بود برای این ذوات مقدسه نیز ثابت است. ادله زیادی برای اثبات این مدعا اقامه شده است که تفصیل آن نیاز به تالیف مجلدات فراوان است. برخی ادله فقط ولایت امیرالمومنین علی بن ابی‌طالب را اثبات می‌کنند و برخی ادله دیگر نام دوازده امام معصوم را به عنوان حجت خدا و پیشوای مسلمین بیان می‌کند. در این جا به صورت اختصار به یک دلیل قرآنی و یک دلیل روایی بسنده می‌کنیم:

## آیه ولایت

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ<sup>۱</sup> (المائدة: ۵۵)

امین الاسلام طبرسی این آیه را یکی از واضح ترین دلایل بر صحت امامت بلافضل علی بن ابی طالب بعد از پیامبر دانسته است (طبرسی، امین الإسلام، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، ج ۳، ص: ۳۲۶). دلالت این آیه بر مطلوب متوقف است بر اثبات چند امر: اول اینکه مراد از ولی در این آیه ولایت در تصرف است. ثانیاً مراد از کسانی که در رکوع، صدقه می دهند نیز علی بن ابی طالب است. برخی مفسرین اهل سنت هر دو امر را انکار کرده اند. گفته اند ولایت در این آیه به معنای نصرت است. و مراد از «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» هم عام است و شامل طیف وسیعی از مومنین می شود. دلیل ایشان برای انکار امر اول سیاق آیات است. در آیات قبل از این آیه، مسلمین از پذیرش ولایت یهود و نصاری منع شده اند<sup>۲</sup> و در آیه بعد از این آیه نتیجه پذیرش ولایت خدا و رسول او پیروزی و غلبه بر دیگران معرفی شده است.<sup>۳</sup> با توجه به سیاق این آیات، نتیجه گرفته اند معنای ولایت در این آیه نصرت است. همچنین در توجیه تطبیق جمله آخر آیه بر عموم مومنین، نه فقط امیرالمومنین گفته اند مراد از رکوع در این آیه رکوع اصطلاحی که در نماز به جا آورده می شود نیست، بلکه مراد مطلق خضوع و خشوع است. یعنی ولی شما مومنینی هستند که نماز به جا می آورند و زکات می دهند و خشوع دارند. قید «و هم راکعون» در نظر ایشان، برای احتراز از منافقانی است که نماز و زکات را انجام می دهند ولی قلباً خشوع و خضوع ندارند (رشید رضا، محمد: ۱۹۹۰، ج ۶ ص ۴۴۱-۴۴۲ و فخر الدین رازی، محمد بن عمر: بی تا، ج ۱۲ ص ۲۵). لکن این برداشت جدای از اینکه شواهد زیادی بر بطاننش وجود دارد، اجتهادی در مقابل نص است. زیرا نصوص زیادی از شیعه و سنی وجود دارد که این آیه را بر امیرالمومنین تطبیق داده اند و آن را متضمن حکم خاصی که مخصوص خداوند رحمان و رسول الله و امیرالمومنین است، معرفی کرده اند (طباطبایی سید محمد حسین، ۱۴۱۷، ج ۶، ص: ۵ الی ۲۵). بررسی مفصل آیه و نقد کلام مخالفین از رسالت این نوشتار خارج است. فقط به عنوان تبرک و تیمن به ذکر روایتی در تفسیر این آیه بسنده می کنیم:

أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعْدٍ [سَعِيدٍ] الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُحَمَّدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا كَثِيرُ بْنُ عَيَّاشٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ

<sup>۱</sup> ترجمه: جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و آنان که ایمان آورده اند. همان ایمان آورندگانی که اقامه نماز و ادای زکات می کنند در حالی که در رکوع نمازند.

<sup>۲</sup> يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۱)

<sup>۳</sup> وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۵۶)

و رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الْآيَةَ قَالَ إِنَّ رَهْطًا مِنَ الْيَهُودِ أَسْلَمُوا مِنْهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَ أَسَدٌ وَ ثَعْلَبَةٌ وَ ابْنُ يَامِينَ وَ ابْنُ صُورِيَا فَأَتُوا النَّبِيَّ ص فَقَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّ مُوسَى ع أَوْصَى إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ فَمَنْ وَصِيَّتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ وَلِيْنَا بَعْدَكَ فَتَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ- إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَوْمُوا فَقَامُوا فَأَتُوا الْمَسْجِدَ فَإِذَا سَائِلٌ خَارِجٌ فَقَالَ يَا سَائِلُ أَمَا أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئًا قَالَ نَعَمْ هَذَا الْخَاتَمَ قَالَ مَنْ أَعْطَاكَ قَالَ أَعْطَانِيهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي يُصَلِّي قَالَ عَلَى أَيِّ خَالٍ أَعْطَاكَ قَالَ كَانَ رَاكِعًا فَكَبَّرَ النَّبِيُّ ص وَ كَبَّرَ أَهْلُ الْمَسْجِدِ فَقَالَ النَّبِيُّ ص عَلَيَّ مِنْ أَبِي طَالِبٍ وَ لِيُكُفُّمُ بَعْدِي قَالُوا رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا وَ بَعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لِيْنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمْ الْعَالِيُونَ فَرَوَى عَنْ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ قَالَ وَ اللَّهُ لَقَدْ تَصَدَّقْتُ بِأَرْبَعِينَ خَاتَمًا وَ أَنَا رَاكِعٌ لِيُنزَلَ فِيَّ مَا نَزَلَ فِي عَائِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَمَا نَزَلَ (ابن بابويه، محمد بن علی، ۱۳۷۶، ص: ۱۲۴).<sup>۱</sup>

در این روایت سوال کننده از پیامبر در خصوص وصی او سوال پرسید، همانطور که یوشع بن نون وصی حضرت موسی بود. در این هنگام ابن آیه نازل شد. برای بررسی مصداق این آیه به مسجد رفتند و دیدند که امیرالمومنین در حال رکوع انگشتر خود را صدقه داده است. همگی به تبعیت از پیامبر تکبیر گفتند و ولایت امیرالمومنین را اقرار کردند. روایات به این مضمون در کتب حدیثی شیعه و سنی فراوان یافت می‌شود.

همچنین آیه اکمال دین و آیه اولوالامر نیز دلالت روشنی بر مدعا دارند که از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

### حدیث غدیر خم

روایات فراوانی در اثبات ولایت و جانشینی امیرالمومنین علی علیه السلام از پیامبر مکرم اسلام صادر شده است. مهمترین روایتی که می‌توان به آن استناد کرد، خطبه طولانی ایست که در ماجرای غدیر خم از پیامبر اسلام نقل شده است. لذا تنها با استناد به این روایت بحث را خاتمه می‌بخشیم:

<sup>۱</sup> ترجمه: امام پنجم در تفسیر قول خدای عز و جل (مائده ۵۵) همانا ولی شما خدا و رسول او است آنان که ایمان دارند تا آخر آیه فرمود جمعی از یهودیان مسلمان شدند مانند عبد الله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن یامین و ابن صوری و نزد پیغمبر «ص» آمدند و گفتند یا نبی الله موسی یوشع بن نون را وصی خود کرد وصی شما کیست؟ کی پس از تو سرپرست ما است این آیه نازل شد که ولی شما خدا و رسول او است و آن کسانی که گرویدند و نماز برپا کردند و زکاة پرداختند و در رکوعند سپس رسول خدا فرمود برخیزید برخاستند و بمسجد آمدند ناگاه سائلی بیرون میشد فرمود ای سائل کسی چیزی بتو نداد؟

گفت چرا این خاتم را دادند و فرمود کی بتو داد گفت این مردی که نماز میخواند فرمود در چه حالی بتو داد گفت در حال رکوع پیغمبر تکبیر گفت و اهل مسجد هم تکبیر گفتند فرمود علی بن ابی طالب پس از من ولی شما است گفتند پیرورداری خدا خشنودیم و بدین اسلام و به پیغمبری محمد و به ولایت علی بن ابی طالب، خدا این آیه فرستاد (مائده ۵۶) هر که خدا را ولی خود داند و رسولش و آنها که گرویدند به راستی حزب خدا غالبند از عمر بن خطاب روایت شده که من چهل خاتم تصدق دادم در حال رکوع تا در باره من نازل شود آنچه در باره علی نازل شد و چیزی نازل نشد

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مَعْرُوفِ بْنِ خَرْبُودَ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ أَسِيدِ الْغِفَارِيِّ قَالَ: لَمَّا رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ حِجَّةِ الْوُدَاعِ وَ نَحْنُ مَعَهُ أَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْجُحْفَةِ فَأَمَرَ أَصْحَابَهُ بِالْتَّزْوِيلِ فَنَزَلَ الْقَوْمُ مَنَازِلَهُمْ ثُمَّ نُودِيَ بِالصَّلَاةِ فَصَلَّى بِأَصْحَابِهِ رُكْعَتَيْنِ ثُمَّ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ إِلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّهُ قَدْ تَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنِّي مَيِّتٌ وَ أَنْكُمْ مَيِّتُونَ وَ كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجِيتُ وَ أَنِّي مُسْتَوِلٌ عَمَّا أُرْسِلَتْ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ عَمَّا خَلَفْتُ فِيكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ حُجَّتِهِ وَ أَنْكُمْ مُسْتَوِلُونَ فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ لِرَبِّكُمْ قَالُوا نَقُولُ قَدْ بَلَغْتَ وَ نَصَحْتَ وَ جَاهَدْتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنَّا أَفْضَلَ الْجَزَاءِ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ أَلَسْتُمْ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ أَنَّ النَّارَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْبُعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ فَقَالُوا نَشْهَدُ بِذَلِكَ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيَّ مَا يَقُولُونَ أَلَا وَ إِنِّي أَشْهَدُكُمْ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَهَلْ تَقْرُونَ لِي بِذَلِكَ وَ تَشْهَدُونَ لِي بِهِ فَقَالُوا نَعَمْ نَشْهَدُ لَكَ بِذَلِكَ فَقَالَ أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنِّي عَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ هُوَ هَذَا ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ ع فَرَفَعَهَا مَعَ يَدِهِ حَتَّى بَدَتْ أَبَاطُهُمَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصَرَّ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْتُلَ مَنْ خَذَلَهُ أَلَا وَ إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ أَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ حَوْضِي عَدَاؤُ وَ هُوَ حَوْضٌ عَرَضُهُ مَا بَيْنَ بُصْرَى وَ صَنْعَاءَ فِيهِ أَقْدَاحٌ مِنْ فَضِيَّةٍ عَدَدَ نُجُومِ السَّمَاءِ أَلَا وَ إِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَدَاً مَاذَا صَنَعْتُمْ فِيمَا أَشْهَدْتُ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكُمْ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا إِذَا وَرَدْتُمْ عَلَيَّ حَوْضِي وَ مَاذَا صَنَعْتُمْ بِالثَّقَلَيْنِ مِنْ بَعْدِي فَأَنْظُرُوا كَيْفَ تَكُونُونَ خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا حِينَ تَلْقَوْنِي قَالُوا وَ مَا هَذَانِ الثَّقَلَانِ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَمَّا الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَبٌ مَمْدُودٌ مِنَ اللَّهِ وَ مِنِّي فِي أَيِّدِيكُمْ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ الطَّرْفُ الْآخَرُ بِأَيْدِيكُمْ فِيهِ عِلْمٌ مَا مَضَى وَ مَا بَقِيَ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ وَ أَمَّا الثَّقَلُ الْأَصْغَرُ فَهُوَ حَلِيفُ الْقُرْآنِ وَ هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ عَثْرْتُهُ ع وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

قَالَ مَعْرُوفُ بْنُ خَرْبُودَ فَعَرَضْتُ هَذَا الْكَلَامَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع فَقَالَ صَدَقَ أَبُو الطُّفَيْلِ رَحِمَهُ اللَّهُ هَذَا الْكَلَامَ وَ جَدَّاهُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ ع وَ عَرَفْتَاهُ (ابن بابويه، محمد بن علی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص: ۶۵)

در کتب مختلف شیعه و سنی ماجرای غدیر خم و روایت پیامبر اسلام نقل شده است. جمله کلیدی و مرکزی این روایت کلام نورانی پیامبر است که فرمود:

من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه

این جمله متواتر میان شیعه و سنی است. (موسی پور، جاسم؛ ۱۳۹۹، ص ۳۰ الی ۳۳) موسوعه الغدیر علامه امینی مهمترین تلاش برای اثبات تواتر این روایت نورانی است. از میان اهل سنت، احمد بن حنبل، ابن ماجه، ابو عیسی ترمذی، ابن ابی عاصم، بزار، ابو عبد الرحمن نسائی، طبرانی، حاکم نیشابوری، ابن حجر عسقلانی و بسیاری از علمای دیگر آن‌ها این روایت را صحیح دانسته اند. (همان، ص ۱۹ الی ۲۹)

علمای اهل سنت در دلالت روایت بر اثبات جانشینی علی علیه السلام برای پیامبر اسلام سلام الله علیه و اثبات «ولایت در تصرف» برای امیرالمومنین خدشه وارد کرده اند و برای کلمه مولی معانی مختلفی مانند نصرت، محبت، دوستی و... بیان کرده اند. لکن قرائن درون متنی در خطبه غدیر ثابت می‌کند واژه «مولی» فقط می‌تواند معنای «اولی در تصرف» داشته باشد. این شواهد درون متنی نیز تواتر دارند. شواهد درون متنی که می‌توان به آن استناد کرد ۵ فقره است:

«الست اولی بکم من انفسکم»، «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»، «الستم تشهدون ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله»، «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه»، «و انی اوشک ان ادعی فاجیب» تمام این فقرات پنجگانه به صورت متواتر نقل شده اند (همان، ص ۲۰۴). اثبات تواتر این فقرات و بیان قرینیت هر یک از این جملات برای اثبات مطلوب نیازمند به بحث مفصلی است که از عهده این مقاله خارج است. پایان نامه دکتری آقای جاسم موسی پور برای اثبات این مدعا نگاشته شده است.

#### پیش فرض سوم

اصل سوم نیز از روایات فراوان قابل استفاده است. ولایت در اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد. آنچه از اصول دین است و در همه ادیان آسمانی مشترک است: توحید و معاد و نبوت است. امامت و ولایت از مختصات مذهب شیعه است و از اصول مذهب به شمار می‌آید. اعتقاد به ولایت اهل بیت علیهم السلام و لزوم اطاعت از ایشان تفاوت اساسی میان مذهب شیعه با سایر مذاهب اسلامی است. هرچند در لزوم محبت به اهل بیت و گرمی داشت ایشان اختلافی بین اکثریت مسلمین نیست. اهل سنت امیرالمومنین را عالم ترین صحابه و بسیار مورد احترام می‌دانند و سایر ائمه ما شیعیان را از بزرگترین علمای ربانی اسلام قلمداد می‌کنند. اما اعتقاد به ولایت و حق حکومت و جانشینی پیامبر و لزوم اطاعت بی چون و چرا از ایشان مورد اختلاف شیعه و سنی است. این همان خصوصیتی است که از آن به ولایت یاد می‌شود. شیعه معتقد است اهل بیت علیهم السلام از جانب خداوند متعال ولایت بر عموم مردم دارند. این اعتقاد نزد شیعه همسنگ با اعتقاد به سایر تعالیم اسلامی و فروع دینی نیست. در روایات فراوانی اعتقاد به ولایت بالاتر از سایر تعالیم دینی بعد از اصول سه گانه دین معرفی شده است. این روایات را می‌توان به ۴ طایفه تقسیم نمود:

طایفه اول: روایات «بنی الاسلام علی خمس»

در روایات فراوانی گفته شده است که اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. و ولایت افضل و برتر از چهار چیز دیگر است. از این روایات می‌توان استفاده نمود ولایت با سایر تعالیم و احکام دینی تفاوت اساسی دارد و اعتقاد به آن و عمل به مقتضای آن، بالاتر از سایر احکام دینی است. به جهت اختصار فقط به دو روایت از این روایات اشاره می‌کنیم:



### صحیحہ ابو حمزہ ثمالی

حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّيَّادِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُشَّاءِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ عَنْ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ (كلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، ج ۲؛ ص ۱۸).

در کتاب شریف کافی روایت دیگری در همان صفحه با همین مضمون نقل شده است، با این تفاوت که فضیل مستقیم از امام نقل می کند نه به واسطه ابو حمزه ثمالی. همچنین در انتهای روایت آمده است که مردم آن چهار مورد را گرفتند ولی ولایت را ترک کردند.<sup>۱</sup> احتمال دارد این روایت همان روایت اول باشد. موید یکی بودن این روایات، روایتی است که در محاسن برقی، حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی نقل می کند با همین مضمون و در انتهای روایت آمده است عباس بن عامر اضافه کرده است: مردم آن چهار چیز را گرفتند و ولایت را ترک کردند:

عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ تُنَادَ بِشَيْءٍ مَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ وَزَادَ فِيهَا عَبَّاسُ بْنُ عَامِرٍ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَتَرَكُوا هَذِهِ بَعْغِي الْوَلَايَةِ (برقی، احمد بن محمد بن خالد، ۱۳۷۱، ج ۱؛ ص ۲۸۶).

عباس بن عامر در سند حدیث محاسن نیست. زیرا مراد از عنه در این سند خود احمد بن محمد بن خالد البرقی که صاحب کتاب است می باشد. اما در سند روایت دوم کتاب کافی عباس بن عامر از ابان بن عثمان از فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت را نقل می کند. هرچند به جز این روایت، در هیچ جای دیگر احمد بن محمد بن خالد البرقی از عباس بن عامر چیزی نقل نکرده است ولی طبقه او سازگار است که از عباس بن عامر نقل حدیث کند. به این ترتیب مشخص شد روایت محاسن و روایت دوم کافی، به احتمال زیاد یک روایت هستند و در روایت کافی، ابی حمزه ثمالی سقط شده است. لذا روایت اول و دوم کافی نیز یک روایت محسوب می شوند و روای همه این نقل ها ابو حمزه ثمالی است.

### صحیحہ زاره

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَ أَيْ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مَفْتَاْحُهَا وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ قُلْتُ ثُمَّ الَّذِي يَلِي ذَلِكَ فِي

<sup>۱</sup> أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَ تَرَكُوا هَذِهِ بَعْغِي الْوَلَايَةِ.

الْفُضْلِ فَقَالَ الصَّلَاةُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ الصَّلَاةُ عَمُودُ دِينِكُمْ قَالَ قُلْتُ ثُمَّ الَّذِي يَلِيهَا فِي الْفُضْلِ قَالَ الرِّكَاعَةُ لِأَنَّهُ قَرَنَهَا بِهَا وَ بَدَأَ بِالصَّلَاةِ قَبْلِهَا وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الرِّكَاعَةُ تُذْهِبُ الذُّنُوبَ قُلْتُ وَ الَّذِي يَلِيهَا فِي الْفُضْلِ قَالَ الْحَجُّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِحَجَّةٍ مَقْبُولَةٌ خَيْرٌ مِنْ عَشْرِينَ صَلَاةً نَافِلَةً وَ مَنْ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ طَوَافًا أَحْصَى فِيهِ أَشْبُوعَهُ وَ أَحْسَنَ رُكْعَتَيْهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ قَالَ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ وَ يَوْمِ الْمُرْدَلِفَةِ مَا قَالَ قُلْتُ فَمَاذَا يَتَّبَعُهُ قَالَ الصَّوْمُ قُلْتُ وَ مَا بَالُ الصَّوْمِ صَارَ آخِرَ ذَلِكَ أَجْمَعَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ قَالَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَفْضَلَ الْأَشْيَاءِ مَا إِذَا فَاتَكَ لَمْ تَكُنْ مِنْهُ تَوْبَةً دُونَ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ فَتَوَدِّدَهُ بِعَيْنِهِ إِنَّ الصَّلَاةَ وَ الرِّكَاعَةَ وَ الْحَجَّ وَ الْوَلَايَةَ لَيْسَ يَبْعَثُ شَيْءٌ مَكَانَهَا دُونَ أَذَائِهَا وَ إِنَّ الصَّوْمَ إِذَا فَاتَكَ أَوْ قَصَّرْتَ أَوْ سَافَرْتَ فِيهِ أَذَيْتَ مَكَانَهُ أَيَّامًا غَيْرَهَا وَ جَزَيْتَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بِصِدْقَةٍ وَ لَا قِضَاءٍ عَلَيْكَ وَ لَيْسَ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةِ شَيْءٌ يُجْزِيكَ مَكَانَهُ غَيْرُهُ قَالَ ثُمَّ قَالَ ذِرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا - أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَلِّيهِهُ وَ يَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ حَقٌّ فِي تَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ أَوْلِيكَ الْمُحْسِنُ مِنْهُمْ يُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ (كلبینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، ج ۲؛ ص ۱۸۰).

<sup>۱</sup> ترجمه: امام باقر علیه السلام فرمود: بنای اسلام روی پنج چیز است؟ نماز و زکاة و حج و روزه و ولایت. زراره گوید بحضرت عرضکردم: کدامیک از اینها برتر است؟ فرمود: ولایت برتر است. زیرا ولایت کلید آنهاست و شخص والی دلیل و راهنمای آنهاست عرضکردم: سپس کدامیک برتری دارد؟ فرمود: نماز، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: نماز ستون دین شمامست. عرضکردم: پس از آن کدامیک برتری دارد؟ فرمود: زکاة، زیرا خدا زکاة را همدوش نماز قرار داده و نماز را پیش از زکاة ذکر نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زکاة گناه را میبرد. عرضکردم: پس از آن کدامیک برتری دارد؟ فرمود: حج، خدای عز و جل فرماید: «برای خداست بر مردم زیارت خانه کعبه آنها که بدان راه توانند یافت و هر که کفر ورزد، خدا از جهانیان بی نیاز است.» و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: يك حج پذیرفته از بیست نماز نافله بهتر است و هر که گرد این خانه طوافی کند که هفت شوطش را بشمارد (تا کم و زیاد نشود) و دو رکعت نمازش را نیکو گزارد خدا او را بیامرزد، و راجع بروز عرفه و مزدلفه چه مطالبی فرموده است. عرضکردم: پس از این کدام است؟ فرمود: روزه. عرضکردم: چرا روزه آخر همه اینها قرار گرفت؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: روزه سیر آتش دوزخ است، سپس فرمود: برترین چیزها آنست که چون از دست رفت، توبه کردن از آن پذیرفته نیست، جز آنکه برگردی و عین آن عمل را بجا آوری، و نماز و زکاة و حج و ولایت، جز انجام دادن خود آنها، چیز دیگری جای آنها را نمیگیرد، ولی روزه (ماه رمضان) اگر از تو فوت شود یا تقصیری در آن روا داری یا مسافرت کنی، در ایام غیر رمضان بجا می آوری و آن گناه را با صدقه دادن و قضا کردن جبران میکنی. ولی هیچ يك از آن چهار، چیز دیگری جایگزینش نشود. سپس فرمود: بالاترین مرتبه امر دین و کلیدش و در همه چیز و مایه خرسندی خدای رحمان، اطاعت امام است، بعد از شناسائی او، همانا خدای عز و جل میفرماید: هر که پیغمبر را فرمان برد خدا را فرمان برده است و هر که پشت کند، ما ترا بنگهبانی آنها نفرستاده‌ایم، « همانا اگر مردی شبها را عبادت بپا خیزد و روزها را روزه دارد و تمام اموالش را صدقه دهد و در تمام دوران عمرش

در این روایت طولانی نیز بناء اسلام را بر همان پنج چیز، معرفی می کند. زراره سوال می کند کدام یک افضل است؟ امام پاسخ می دهد ولایت. زیرا کلید آن چهار چیز دیگر و راهنمای آن ها امام است. این تعلیل نشان می دهد ولایت در ردیف آن چهار چیز دیگر نیست. بلکه آن چهار چیز در طول ولایت و در رتبه بعد از ولایت قرار دارند. موید این برداشت نیز ذیل روایت است که امام فرمودند: اگر کسی در تمام طول عمر خود آن چهار رکن دیگر را انجام دهد، یعنی نماز بخواند و روزه بگیرد و صدقه دهد و حج به جا آورد ولی ولایت ولی الهی را نداشته باشد و اعمالش به راهنمایی او نباشد، هیچ ثوابی نخواهد داشت و از اهل ایمان نخواهد بود. این خصوصیت ویژه ولایت سبب می شود که مسئله امامت و ولایت را در عرض سایر فروع دینی ندانیم و آن را اصلی از اصول دین حق برشمیریم.

در تبیین معنای این روایات باید ابتداء مشخص شود که مراد از بنای اسلام بر این پنج چیزی چیست؟ ثانیاً به این سوال پاسخ داده شود که چرا ولایت در ردیف آن چهار مورد دیگر قرار داده شده است؟ در پاسخ به سوال اول ممکن است ابتدائاً این معنا به ذهن بیاید که اگر نزد مسلمانی هر کدام از این ۵ رکن از بین برود، آن شخص از دایره اسلام خارج شده و کافر محسوب می شود. لکن التزام به این معنا ممکن نیست. زیرا هیچ کس قائل به کفر و نجاست تارک نماز و روزه و حج نیست. همچنین شیعیان نیز اهل سنت را مسلمان می دانند. تنها برخی از اخباریون نظیر صاحب حدائق، اهل سنت را جمیعاً کافر و نجس دانسته اند. زیرا به مقتضای ظاهر برخی روایات، همه اهل سنت را ناصبی پنداشته اند (بحرانی، یوسف بن احمد، ۱۳۶۳، جلد: ۵، صفحه: ۱۸۹). آیت الله اراکی در کتاب الطهاره معتقد است منظور از بناء اسلام بر این پنج چیز این است که اسلام شخص مسلمان بدون این پنج چیز اسلام قوی و مستقری نیست بلکه ضعیف و مستودع است و با کوچکترین سببی از بین می رود. لذا کسی که این پنج چیز را نداشته باشد نیز مسلمان است (اراکی، محمد علی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۲۰). علامه مجلسی در بحار احتمال داده است مراد از اسلام در این روایات ایمان باشد. لذا کسی که یکی از این پنج چیز را ندارد ایمان ندارد هرچند اسلام دارد (مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۴۰۳، ج ۶۵، ص ۳۲۹). به نظر می رسد همین توجیه علامه مجلسی صحیح تر باشد، هرچند کلام آیت الله اراکی نیز خالی از قوت نیست.

در پاسخ به سوال دوم چند احتمال از جانب علامه مجلسی مطرح شده است: ایشان می فرماید شاید به دلیل مماشات با اهل خلاف، ولایت را که از اصول اعتقادی است در کنار عبادات فرعی ذکر کرده اند، و شاید مراد از ولایت در این روایات، فرط محبت و علاقه به اهل بیت باشد که مکمل ایمان است. شاید هم مراد از ولایت همان

---

بج رود، و امر ولایت ولی خدا را شناسد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، برای او از ثواب خدای جل و عز حق نیست و او از اهل ایمان نباشد، سپس فرمود: خدا نیکوکاران از ایشان را بفضل رحمت خود داخل بهشت کند.

معنای اصطلاحی است که اعتقاد به آن برای شیعه لازم است باشد ولی مراد از آن چهار مورد دیگر، عمل به آن‌ها نباشد، بلکه اعتقاد به لزوم آن‌ها باشد که یک امر اعتقادی است و انکار آن انکار ضروری است. به این ترتیب ذکر ولایت در کنار چهار مورد دیگر توجیه می‌شود. در نهایت ایشان همان توجیه اول که مماشات با اهل خلاف است را بهتر می‌داند (همان). به نظر می‌رسد هیچکدام از این سه توجیه صحیح نباشد؛ زیرا اولاً این روایات به صورت عمومی گفته نشده است. این روایات از جمله روایاتی محسوب می‌شود که افشاء آن منتهی عنه است و اهل بیت اصحاب خود را دستور به رعایت تقیه و عدم نقل برخی روایات داده اند. شاهد این مدعا این است که در برخی از این روایات<sup>۱</sup>، ملاک قبولی اعمال را تولی ولی الهی دانسته و تمام اعمال کسانی که به ولایت معتقد نیستند را باطل اعلام کرده است. اگر امام خود در مقام تقیه باشد چنین مضمونی از او صادر نمی‌شود. بلکه این روایت را برای اصحاب خاص خود بیان فرموده اند. لذا مماشات با اهل خلاف نمی‌تواند توجیه مناسبی برای این روایات باشد. همچنین توجیه دوم نیز صحیح نیست، زیرا ولایتی که در این روایات وجود دارد ملاک قبولی اعمال و راهنمای احکام و فروع است و این با محبت اهل بیت به تنهایی، سازگار نیست. توجیه سوم نیز نمی‌تواند مقبول واقع شود، زیرا مشخصاً مراد از نماز و روزه و زکات و حج در این روایات انجام این اعمال است نه صرف اعتقاد به آن‌ها. موید این برداشت صحیح زراره است که فضیلت این امور پنجگانه را به ترتیب بیان می‌کند. در بیان فضیلت نماز و سپس زکات و... به بیان نتایج عمل به این موارد می‌پردازد. مشخصاً این نتایج بر عمل به این امور مترتب است نه صرف اعتقاد به آن‌ها. بنابراین نمی‌توان هیچکدام از این سه توجیه علامه مجلسی را پذیرفت. آنچه به ذهن می‌رسد این است که آن امور چهارگانه دیگر در میان جمیع مسلمین از اهمیت و اعتبار خاصی برخوردار هستند. اقتران ولایت به آن‌ها می‌تواند اعتبار اولیه‌ای برای ولایت قرار دهد و آن را در ذهن مخاطب با اهمیت جلوه دهد. لکن در مرتبه بعدی، امام به مخاطب خود می‌فهماند که ولایت از آن امور چهارگانه نیز بالاتر است. به این ترتیب ذکر ولایت در کنار فروع مهم فقهی از باب مقدمه و توطئه است برای بیان اهمیت ولایت و جایگاه خاص آن در اسلام.

به هر حال شکی نیست که ولایت از اصول اعتقادی شیعه است و به استناد این روایات و روایاتی که در ادامه ذکر خواهد شد، دین بدون ولایت ناقص بوده و مرضی رضای الهی نیست.

<sup>۱</sup> صحیح زراره که بیشتر ذکر شد.

طایفه دوم: روایاتی که اهل بیت دینی که به آن معتقد هستند را توضیح می دهند در طایفه دیگری از روایات اهل بیت به مناسبتی، اصول عقاید و دینی که به آن پایبند هستند را تشریح می کنند. در این روایات، بعد از اقرار به توحید و نبوت، مسئله ولایت مطرح شده است. سیاق این روایات دال بر اهمیت ولایت و رکن بودن آن در دین است.

#### صحیححه اسماعیل بن عبدالرحمن الجعفی

عَنْهُ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَبَانَ عَنِ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ عَ وَ مَعَهُ صَحِيفَةٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَ هَذِهِ صَحِيفَةٌ مَخَاصِمٍ يَسْأَلُ عَنِ الدِّينِ الَّذِي يُقْبَلُ فِيهِ الْعَمَلُ فَقَالَ رَجِمَكَ اللَّهُ هَذَا الَّذِي أُرِيدُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ تَقَرُّ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ الْوَلَايَةَ لَنَا أَهْلِ الْبَيْتِ وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّنَا وَ التَّسْلِيمَ لِأَمْرِنَا وَ الْوَرَعَ وَ التَّوَضُّعَ وَ الْإِنْتِظَارَ قَائِمًا فَإِنَّ لَنَا دَوْلَةً إِذَا شَاءَ اللَّهُ جَاءَ بِهَا. (کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، ج ۲؛ ص ۱۲۲)

مخاصم در این روایت یا اسم علم است و نام شخصی است و یا به معنای مناظره کننده است. به هر حال امام در پاسخ به نامه آن شخص، بعد از توحید و نبوت و اقرار به صحت ما جاء به النبی، ولایت اهل بیت را مطرح می کند. در سند روایت معلی بن محمد وجود دارد که نجاشی او را تضعیف کرده است (نجاشی، احمد بن علی، ۱۳۶۵، ص ۴۱۸). ابن غضائری او را به عنوان موید قبول دارد (واسطی بغدادی، احمد بن حسین، ۱۳۶۴، ص ۹۶). لکن می توان به او اعتماد کرد؛ زیرا خود نجاشی در مورد کتب او گفته است: «کتبه قریبه» یعنی قابل قبول هستند. ابن غضائری که در تضعیف کردن زیاد روی دارد، او را به عنوان شاهد و موید قبول دارد و رد محکمی از او نکرده است. نقل از ضعفا نیز نمی تواند دلیلی برای رد روایتی باشد که از ثقات نقل کرده است. بنابراین تضعیفات او محکم نیست. در مقابل حسین بن محمد عمران (یا عامر) که از مشایخ کلینی و ثقه است، در کتب اربعه ۷۸۵ روایت از معلی بن محمد نقل کرده است. در واقع بیش از ۹۹٪ روایات او از طریق حسین بن محمد نقل شده است (نرم افزار درایه النور، نسخه ۱/۲). می توان گفت کتاب او را حسین بن محمد نقل کرده است و کتاب او مورد اعتماد نجاشی بوده است. اکثر روایت شخصی مانند حسین بن محمد، در این حد از اکتار، نشانه وثاقت

<sup>۱</sup> ترجمه: اسماعیل جعفی گوید: مردی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و نوشته‌ای همراه داشت، حضرت فرمود: این نوشته مخاصم است، که پرسش میکند از دینی که عمل در آن پذیرفته می‌شود، عرضکرد خدایت رحمت کند، همین را میخواستیم. امام باقر علیه السلام فرمود: گواهی دادن باینکه شایسته پرستشی جز خدای یکتای بی شریک نیست و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، و اقرار نمودن بآنچه از جانب خدا آمده و ولایت ما خانواده و بیزاری از دشمن ما و گردن نهادن بامر ما و پرهیزگاری و فروتنی و انتظار قائم ما، زیرا برای او دولتی است که هر زمان خدا بخواهد با آن دولت می‌آید.

آن راوی است. لااقل کتابی که نقل شده است مورد اعتماد است و روایات او که همگی در کتابش مکتوب بوده اند به دست ما رسیده است. بنابراین معلی بن محمد ثقة است و ضرری به سند روایت نمی‌زند.

طایفه سوم: روایات «من مات و لم يعرف امام زمانه»

در روایات زیادی که به حد استفاضه بلکه تواتر هم می‌رسند آمده است کسی که بمیرد در حالی که امام زمانش را نمی‌شناسد، به مردن زمان جاهلیت مرده است. این تعبیر نشان دهنده رکن بودن ولایت و امامت است. شناخت امام کنایه از قبول ولایت و امامت اوست، والا اگر امام را بشناسیم ولی با او به مقابله برخیزیم، باید حالش بهتر از کسی باشد که از اساس امام را نمی‌شناسد. و این تالی قطعاً فاسد است. به عنوان نمونه به یک روایت از این باب اکتفا می‌کنیم:

#### صحیحہ فضیل بن یسار

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدِ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: ابْتَدَأَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَوْمًا وَقَالَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمِيتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ فَقُلْتُ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ قَدْ قَالَ قُلْتُ فَكُلُّ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ قَالَ نَعَمْ (کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، ج ۱؛ ص ۳۷۶).

این روایات هرچند عمدتاً از جهت سندی معتبر هستند، اما از آنجا که مضمون آن‌ها در روایات زیادی تکرار شده است و به حد استفاضه یا تواتر رسیده است، از بررسی سندی آن‌ها بی‌نیاز هستیم. جمله مشترکی که در همه آن‌ها تکرار شده است این است که کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مردن جاهلی مرده است. مراد از مردن جاهلی، مردن به حالت کفر و شرک است. یعنی کنایه از این است که اسلامی که بدون شناخت امام زمان باشد، با کفر و شرک تفاوتی ندارد. مراد از امام زمان، شخصی است که از جانب خداوند متعال دارای مقام ولایت باشد، نه هر کسی که ادعای امامت داشته باشد و حکومتی تشکیل دهد. در بعضی از این روایات تصریح می‌کند که امام زمان در صدر اسلام، پیامبر و (سپس) امیرالمومنین بودند (کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، ج ۲، ص: ۱۹). بنابراین اعتقاد به امامت و شناخت امام زمان از ارکان دین است.

طایفه چهارم: روایاتی که شرط قبولی اعمال را ولایت معرفی می‌کنند

در طایفه دیگری از روایات شرط قبولی اعمال را قبول ولایت امام معرفی کرده است و تلاش کسی که امامی از جانب خداوند متعال نداشته باشد، تلاشش مقبول نیست و اعمالش مبعوض خداوند است. از جمله این روایات:

#### صحیحہ زرارہ متقدم

روایت صحیحہ زرارہ که در طایفه اول گذشت، در ذیل روایت امام می‌فرماید اگر کسی امامی از جانب خداوند نداشته باشد، اعمالش مقبول نیست:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّازَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: ... أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلا يَتَّعِظْ وَلا يَهْتَدِ إِلَى اللَّهِ فَيُؤَلِّقَهُ وَ يَكُونُ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ حَقٌّ فِي تَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ أَوْلَيْكَ الْمُحْسِنُ مِنْهُمْ يُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ (كليني، محمد بن يعقوب، ۱۴۰۷، ج ۲، ص: ۱۸).<sup>۱</sup>

در این روایت نیز تصریح شده است که اگر کسی تمام عمر خود را عبادت کند ولی این عبادات بدون شناخت ولایت ولی الله باشد، هیچ ثوابی نخواهد داشت و از اهل ایمان محسوب نمی شود.

**۴- جمع بندی:** از مجموع این چهار طایفه روایت استفاده می شود ولایت در دین مبین اسلام جایگاهی بالاتر از فروع فقہی و احکام عملی دارد. به همین دلیل مذهب تشیع، امامت و ولایت الهی اهل بیت را یکی از اصول دین شمرده است.

با حفظ این سه مقدمه می گوئیم:

### تقریر استدلال

قیاس اول:

صغری (دعوت به قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام دعوت به عدل است.  
کبری (دعوت به عدل عقلاً حسن است.

نتیجه (دعوت به قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام حسن است عقلاً  
قیاس دوم:

صغری (دعوت به قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام حسن است عقلاً  
کبری (کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع

نتیجه (دعوت به قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام واجب است شرعاً

در اثبات صغری باید اثبات شود قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام مصداق عدل است. برای اثبات این مدعا کافی است بدانیم ولایت اهل بیت علیهم السلام از جانب خداوند متعال جعل شده است؛ و این جعل مسبوق به مصالح و مفاسد واقعیه است. بنابراین اهل بیت علیهم السلام حقیقتاً حقی بر سایر بندگان دارند که برای ایشان جعل ولایت شده است. عدل به معنای اعطاء کل ذی حق حقه است. بنابراین قبول ولایت اهل بیت مصداق عدل است.

---

<sup>۱</sup> ترجمه: ... همانا اگر مردی شبها را بعبادت بپا خیزد و روزها را روزه دارد و تمام اموالش را صدقه دهد و در تمام دوران عمرش بحدی رود، و امر ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، برای او از ثواب خدای جل و عز حقی نیست و او از اهل ایمان نباشد، سپس فرمود: خدا نیکوکاران از ایشان را بفضل رحمت خود داخل بهشت کند.

در اثبات کبری می‌گوییم آنچه که از مستقلات عقلی است و جمیع عقلاء بر آن اتفاق نظر دارند، حسن عدل و قبح ظلم است. اگر عملی مصداق عدل باشد، عقلاً حسن خواهد بود و تقویت آن مصداق ظلم. هر چه آن عمل از اهمیت بالاتری برخوردار باشد، یعنی حقی که در آن وجود دارد بزرگتر و مهمتر باشد، حُسن عمل به آن و قبح عصیان آن بیشتر خواهد بود. اگر به حد الزام برسد و خوب از آن استفاده می‌شود و الا استحباب خواهد داشت. دعوت به قبول عملی که حق و عدل است نیز مصداق عدل است و حُسن ذاتی دارد. لکن از آنجا که حُسن دعوت به عدل ناشی از حُسن عدل است، در مرتبه‌ای ضعیف‌تر از حُسن عدل قرار دارد. اگر عملی که مصداق عدل است از چنان اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد که دعوت به آن نیز حُسن الزامی داشته باشد، دعوت به آن عمل واجب خواهد بود.

ولایت اهل بیت علیهم السلام همانگونه که گذشت از جمله مهمترین ارکان دین اسلام است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نیست. اهمیت ویژه ولایت در اسلام به گونه‌ای است که دعوت به آن نیز حُسن الزامی دارد. بنابراین دعوت به قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام واجب است شرعاً.

#### ۵- مناقشه

رجوع به مسئله حسن و قبح برای کشف وجوب و حرمت زمانی صحیح است که حسن یک عمل در حد الزام برای عموم عقلاء بدیهی باشد. هرچند اصل قبول ولایت اهل بیت علیهم السلام بعد از اثبات جعل ولایت از جانب خداوند برای ایشان، امری است که همه عقلاء حسن آن را به صورت الزام درک می‌کنند، همچنین اصل حُسن بودن دعوت به قبول این ولایت نیز برای جمهور عقلاء بدیهی است، اما اینکه این حُسن به حد الزام رسیده باشد، بدیهی نیست و اول کلام است. لذا این وجه عقلی فقط حُسن هدایت اهل خلاف را اثبات می‌کند و توان اثبات وجوب آن را ندارد.

#### استدلال دوم: وجوب قلع ماده فساد

#### تقریر استدلال

قیاس اول:

صغری) انحراف از ولایت مفسده ذاتیه دارد.

کبری) قلع ماده فساد، واجب است عقلاً.

نتیجه) جلوگیری از انحراف از ولایت واجب است عقلاً

قیاس دوم:

صغری) جلوگیری از انحراف از ولایت واجب است عقلاً

کبری) کل ما حکم به العقل حکم به الشرع



نتیجه) جلوگیری از انحراف از ولایت واجب است شرعاً.

اثبات این استدلال، بیش از هر چیز متوقف بر اثبات صغرای قیاس اول است. زیرا کبرای قیاس اول و دوم، مورد اجماع عقلاء است. کبری قیاس اول، از بدیهیات عقل عملی است. عقلاء اتفاق نظر دارند که اگر فسادى در جایی وجود دارد باید آن فساد ریشه کن شود. هرچند در تعیین مصداق فساد دچار اختلاف نظر باشند. اگر صغرای قیاس اثبات شود، یعنی اثبات شود انحراف از ولایت فساد ذاتی دارد، و واضح است قلع ماده فساد در مسئله انحراف از ولایت، همانا هدایت مردم به سوی ولایت و دعوت به پذیرش آن است. بنابراین می توان نتیجه گرفت دعوت اهل خلاف به تشیع عقلاً واجب است از باب جلوگیری از فساد.

اما برای اثبات صغرای قیاس دو وجه قابل ارائه است:

### وجه اول برای اثبات صغرای قیاس

همانطور که سابقاً گفته شد، دستورات دینی اسلام تابع مصالح و مفاسد واقعیه هستند. دستور به تبعیت از ولایت به عنوان یکی از تعالیم دینی، مفروض این بحث است. بنابراین تبعیت از ولایت مصلحت ذاتیه واقعیه ای دارد؛ بنابراین عدم پذیرش ولایت دارای مفسده ذاتی است. در نتیجه انحراف از ولایت و عدم پذیرش ولایت مفسده ذاتیه دارد.

### مناقشه

صحیح است که تبعیت از ولایت دارای مصلحت ذاتیه ملزمه است. اما این دلیل نمی شود که ضد آن، یعنی انحراف از ولایت دارای مفسده ذاتیه باشد. اساساً اگر عملی واجب باشد، ملازمه ای ندارد با حرمت ضد عام آن. همانطور که در علم اصول گفته شده است: امر به شیء مستلزم نهی از ضد عام آن نیست؛ والا عصیان هر واجب دو گناه محسوب می شد. البته اشکالی ندارد که عملی واجب باشد و ضد عام آن نیز حرام باشد، به این معنا که خود عمل مصلحت ذاتیه ملزمه داشته باشد و ترک آن نیز مفسده ذاتیه ملزمه داشته باشد، لکن اثبات چنین چیزی نیاز به دلیل و حجت دارد و از صرف امر به یک شیئی نمی توان فساد ذاتی ضد عام آن را اثبات نمود؛ بلکه در روایات کلماتی وجود دارد که اشعار دارد بر اینکه انحراف از ولایت مفسده ذاتیه ای غیر از تقویت مصلحت تبعیت از ولایت ندارد. صحیحه زراره که سابقاً گذشت اشاره به همین معنا دارد:

عَلِيٌّ بْنُ إِزْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ جَمِيعاً عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: بَنِي الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ قَالَ زُرَّارَةُ فَقُلْتُ وَ أَيْ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَ الْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ ... ثُمَّ قَالَ ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ الطَّاعَةَ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا - أَمَا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَ صَامَ نَهَارَهُ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَ حَجَّ

جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَلا يَتَّعِبْ لِلَّهِ فَيُؤَالِيهِ وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ جَلٌّ وَ عَزٌّ حَقٌّ فِي تَوَابِهِ وَ لَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ ثُمَّ قَالَ أَوْلَيْكَ الْمُحْسِنُ مِنْهُمْ يُدْخِلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ. (کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، ج ۲، ص: ۱۸)<sup>۱</sup>

تعبیر «وَ يَكُونُ جَمِيعُ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ» اشعار دارد که ترک ولایت مفسده‌ای غیر از تقویت مفصلحت تبعیت از ولایت ندارد. امام دلیل و راهنمای اعمال ماست. اگر امامی نداشته باشیم که ما را راهنمایی کند، اعمال ما معلوم نیست مطابق واقع باشند، لذا مصلحت اعمال دینی را از دست داده و ثوابی هم نخواهیم داشت. بنابراین از این وجه نمی‌توان فساد ذاتی انحراف از ولایت را اثبات نمود.

### وجه دوم برای اثبات صغرای قیاس:

از آیات و روایات فراوانی استفاده می‌شود انسان اگر به مجموع دستورات دینی عمل کند، به رشد و کمال بارمی یابد، و اگر از دین حق تبعیت نکند، به مراتب اسفل سقوط می‌کند. به عبارتی، اینگونه نیست که اگر اعمال و رفتار انسان، مطابق دین حق نباشد ولی مرتکب رفتار ناپسند هم نشده باشد، در مرز خوب و بد باقی بماند. بلکه ایمان به خداوند یگانه و پیامبران الهی و تبعیت از دستورات دینی موجب حیات انسان شده و کسی که در این مجموعه نباشد، حیات واقعی ندارد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (الأنفال: ۲۴)  
لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (یس: ۷۰)

با توجه به روایاتی که در اهمیت ولایت وارد شده است و پیشتر ذکر شد، ولایت از ارکان دین بوده و عدم تبعیت از ولایت موجب حبط اعمال و انحراف از دین حق می‌شود. بنابراین انحراف از ولایت فساد ذاتی دارد، نه از باب اینکه دستور به تبعیت از ولایت داریم، بلکه از باب اینکه قبول یا نکول ولایت موجب صعود یا سقوط در مراتب انسانیت است. این وجه مورد قبول است و اشکالی متوجه آن نیست. بنابراین استدلال دوم بر وجوب دعوت اهل خلاف صحیح است.

<sup>۱</sup> ترجمه: امام باقر علیه السلام فرمود: بنای اسلام روی پنج چیز است؟ نماز و زکاة و حج و روزه و ولایت. زراره گوید بحضرت عرض کردم: کدامیک از اینها برتر است؟ فرمود: ولایت برتر است. زیرا ولایت کلید آنهاست و شخص والی دلیل و راهنمای آنهاست ... سپس فرمود: بالاترین مرتبه امر دین و کلیدش و در همه چیز و مایه خرسندی خدای رحمان، اطاعت امام است، بعد از شناسایی او، همانا خدای عز و جل میفرماید: هر که پیغمبر را فرمان برد خدا را فرمان برده است و هر که پشت کند، ما ترا بنگهبانی آنها نفرستاده‌ایم، «همانا اگر مردی شبها را بعبادت بپا خیزد و روزها را روزه دارد و تمام اموالش را صدقه دهد و در تمام دوران عمرش بجز رود، و امر ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او باشد، برای او از ثواب خدای جل و عز حقی نیست و او از اهل ایمان نباشد، سپس فرمود: خدا نیکوکاران از ایشان را بفضل رحمت خود داخل بهشت کند.

## نتیجه گیری

برای اثبات وجوب دعوت به تشیع دو استدلال عقلی قابل طرح کردن است. یک استدلال متمرکز بر این است که دعوت به تشیع از مصادیق عدل است و حسن آن به حدی است که وجوب از آن استفاده می شود. در رد این وجه می توان گفت هرچند دعوت به تشیع حسن است، اما این حسن به سرحد وجوب رسیده باشد محل تأمل است. استدلال دوم دعوت به تشیع را مصداق قلع ماده فساد دانسته است. و قلع ماده فساد عقلاً حسن است. در تبیین فساد ذاتی داشتن انحراف از تشیع و به تبع مصداق بودن دعوت به تشیع برای قلع ماده فساد، دو وجه بیان شد. وجهی که مورد قبول واقع شد این است که تبعیت کامل از دین حق باعث حیات و رشد انسان است و ترک دین حق، هرچند همراه اعمال سوء نباشد باعث تباهی و سقوط انسان خواهد بود. بنابراین دعوت به تشیع که همان دعوت به دین حق است، باعث قلع ماده فساد است.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۶۲)، الخصال، غفاری، علی اکبر، جامعه مدرسین، قم - ایران، نوبت چاپ: اول.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۷۶)، الأمالی (للمصدق)، کتابچی، تهران - ایران، نوبت چاپ: ششم.
۴. اراکی، محمد علی، (۱۱۵ق)، کتاب الطهارة (اراکي) مؤسسه در راه حق، قم .
۵. آخوند خراسانی محمد کاظم بن حسین، کفایة الأصول (طبع آل البيت) موسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، ۱۴۰۹ ق، نوبت چاپ: اول.
۶. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۳۶۳)، الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ایروانی، محمد تقی، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي، قم - ایران.
۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد، (۱۳۷۱ق)، المحاسن، محدث، جلال الدین، دار الكتب الإسلامية، قم - ایران، نوبت چاپ: دوم.
۸. رشید رضا، محمد؛ (۱۹۹۰م)، تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، الهيئة المصرية العامة للكتاب، قاهره-مصر، نوبت چاپ: اول.
۹. طباطبایی سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم - ایران، نوبت چاپ: پنجم.
۱۰. طبرسی، امین الإسلام، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه محمد جواد بلاغی، انتشارات ناصر خسرو، تهران - ایران، ۱۳۷۲ ش، نوبت چاپ: سوم.

۱۱. فخر الدین رازی، محمد بن عمر (بی تا)،؛ تفسیر الرازی، بی نا، بی جا، نوبت چاپ سوم.
۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی (ط- الإسلامية)، غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، دار الکتب الإسلامية، تهران - ایران، نوبت چاپ: چهارم.
۱۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۳)، بحار الأنوار (ط- بیروت) دار إحياء التراث العربي، بیروت - لبنان، نوبت چاپ: دوم.
۱۴. موسی پور، جاسم؛ (۱۳۹۹)، معنای واژه مولی در خطبه غدیر مبتنی بر شواهد درون متنی، پایان نامه دکتری دانشگاه امیر المومنین، اهواز - ایران.
۱۵. نجاشی، احمد بن علی، (۱۳۶۵)، رجال النجاشی، مؤسسة النشر الاسلامی التابعه لجامعة المدرسین بقم المشرفه، قم - ایران، نوبت چاپ: ششم.
۱۶. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، (۱۳۶۴)، الرجال (لابن الغضائری)، حسینی، محمد رضا، دار الحدیث، قم، نوبت چاپ: اول

